

که گفتی و لا تشمت بی الاعداء کیست احد که دیدی آنرا و از ما کسی است که بمقام
 میرسد که نمی بیند جز خدا فرمود که صحیح آنچه گفتی لیکن عالم کم شد از دید شما یا باقی است
 همیشه و شما محبوب شدید بسبب عظمت تجلی که بر دهنما شده شما شده گفتم عالم در نفس الامر
 باقیست لیکن ما محبوب شدیم از دید او فرمود که علم شما ناقص است بخدا و این مشهود
 هر قدر که از عالم نمی بیند که عالم از آیات الهی است از فرمودن او این سخن بارافانده شد
 که پیش ازین نداشتیم **فصل هشتم** در بیان آنکه حروف مقطعات اسماء ملائکه اند
 از کلام شیخ اکبر بداند که شیخ اکبر در باب صد و نود و هشتم از فتوحات تصریح کرده که
 حروف مقطعات اسماء ملائکه اند که ما با ایشان جمع شده ایم در بعضی وقایع و هر
 از آنها مارا علمی داد که ما نداشتیم بعضی از آنها از جمله اشباح ما است در ملائکه و قتی که
 قاری گفت آله مثلا هر سه ملک گفتند چه میگوئی چون قاری بعد آن گفت گفتند صد
 اگر خیر است گفتند این مومن است نطق کرد بحق پس او را مغفرت میخواستند و ایشان چهارم
 آخر ایشان نون است و در منازل قرآن بوجوه مختلفه ظاهر شده اند در بعضی منازل
 یک یک چون ص و ق و نون و در بعضی جا دو دو چون حمر طس و صورتها
 ایشان تا یک هزار و هفتاد و نه است در میان هر ملک شعبه است از ایمان و شعبه با
 ایمان نیز بعضی و سبعون درجه است و بعضی از یک تا نه است پس هر که نظر کند در این
 کشفاده شود او را عجائب و مسخر شوند این ارواح فرشتگان که اجسام ایشان انداخته
 و امداد نمایند هر چه بدست ایشان است شعبه از ایمان و نگاهدارند آن شعبه را تا موت
فصل نوزدهم در احوال پیغمبر ان علیها الصلوٰة و السلام از کلام شیخ اکبر بداند

در باب سه صد و چهل و نهم گفت که عدد انبیا مسلمان از بنی آدم یک لکه و سبست چهار
 هزار اند و همین قدر اولیا ضرور اند در هر عصر و گاسته اولیا زیاد و نیز میشوند حق تعالی
 ما را جمع کرد با ایشان در واقعه صحیح تا آنکه باقی نماند یکی از آنها و همچنین با اولیا که زیر قدم
 انبیا بودند جمع شدم و هر یک را دیدم و شناختم و در باب چهار صد و شصت و سوم
 گفت که در کشف خود دیدم همه انبیا و مسلمان و امت های آنها از ابتدا تا قیامت
 و مشاهده کردم جمیع مومنان را و مشاهده کردم چشم من هر که بود از آنها و هر که خواهد بود
 تا قیامت بنمود ما را حق تعالی در زمین و احدی با بعضی از آنها مصاحبت واقع شد چون
 خلیل علیه السلام با استدعای او قرآن تمام خواندم پیش او هر جا که ذکر او میگردید
 و ما را خشوع عظیم حاصل شد از دوسه و از روشی علی بنبیا و علیه السلام علم کشف و علم
 برگشتن شب و روز یافتیم که پیش ازین ما را نبود اما عیسی علیه السلام که بر دست او توبه
 یافتیم در اول دخول در طریق قوم و درین واقعه خود را دیدیم آدم علیه السلام دیدیم که
 مقام سعادت است پس شکر خدا کردم و اکثر جمع شدم با عیسی علیه السلام در هر جمع ما را
 دعا میکرد بر ثبات در دین و ما را میگفت یا حبیبی در اول اجتماع حکم کرد بزرگوار و تجرد و او
 از زیاد رسل بود و اکثر سیاحت میکرد و هر بار که از وجود میشدم دعا میکرد بر ثبات
 بروین و نیز گفت در باب سه صد و شصت و پنجم در واقعه مشاهده کردم پیغمبر خود را با جمیع انبیا
 و مسلمان علیهم الصلوٰة و السلام از آدم تا پیغمبر خود و بنمود حق تعالی همه مومنان را که هیچ
 باقی نماند از عام و خاص تا قیامت و شناختم جمیع سعادت که در پشت آدم علیه السلام
 بودند و شمار آنها پوشیده نیست بر ما از اهل جنت و از اهل نار مگر اعداد اهل نارند
 که اطلاع نداد حق سبحانه تعالی ما را از بسکه بسیار بودند که شمار آنها خداست

واندوشتنا ختم درین کشف مراتب انبیا و مرسلین و اتباع ایشان مطیع شدم از آنچه ایمان
 آوردم ^{برای} محلاً آنچه در عالم علوی و سفلی بود عیاناً و این کشف ما را در لغزشش نیز باعث از ایمان
 من بلکه عیان و ایمان یکے شد و هرگز ندیدم کسے را که باین ذوق رسیدہ باشد گویا
 و شہود او یکے باشد کہ باین مراتب رسیدہ باشد لیکن در شافہ نیافتم و سبب این آن بود
 کہ گلبے از خدا سے تعالیٰ اطلاع بر چیز سے نخواستم مگر چیز سے کہ در آن رضا سے او باشد
 و دور نشوم از رضا سے او پس من بندہ محض ام و تمنا میکنم کہ ہمہ عالم مطیع باشد بر مقام
 معرفت و این براسے آن گفتم کہ این از باب تحدیث است بر نعمت رب و تمشیط بر او این است
 براسے طلب رسیدن بمقام مردان **فصل** **سیتم** در احوال قطاب و اولیای سے صاحب **جد**
 از کلام شیخ اکبر بدائیکہ شیخ در باب دو صد و ہفتاد از فتوحات و در حق قطب فرمود کہ
 اسم او در پیران عبد اللہ و عبد الجامع است متصف تمام اسماء آئیمہ و اول قطب را معانی
 حروف مقطعات حاصل میشود و این تین قطبیت نمیشود و مقرر نمیشود براسے او خلافت پس
 قطب آیتہ حق میباشد و مجلاسے کثوت مقدسہ و محل مظاہر آئیمہ و صاحب وقت و عین
 زمان و عالم ستر قدر و اور است علم دھرالذھور و از شان قطب است کہ غائب
 باشد بر پوشیدگی زیرا کہ او محفوظ است در خزان غیرت پوشیدہ است در چادر حفا
 عارض نمیشود و اور اشہوم در دین ہرگز و خاطر سے کہ فناقتضامت ام او باشد در ویش **خطو**
 نکند و کثیر التکلیح و رانغب و محب زنان و گذارندہ حق طبیعت بر حد مشروع و حق **رغبت**
 بر حد آہی و اور است دوام عبودیت و فقار و نیک رانیک و بد را بد میداند و جاہل
 مقید را دوست میدارد و ارواح نژاد او آیند در نیکو صورت و میگردد از دور عشق و غیرت
 و غضب میکند براسے خدا اگر صاحب مال باشد بندہ و ارتعرت کند در آن و اگر نباشد

ہر فتوح باشد ہر چہ اور فتح شو و وقت حاجت بخاند دوست رود و حاجت خود عرض
 دارد بعد از ان تہن را حاجت کند از خدا سے تعالیٰ در سؤل خود و سب یا را کجای نماید
 در دعا و شفاعت در حق طبیعت خود بخلاف صاحب احوال کہ از تہمت آنها اشیا پیدا
 و قطب منزہ است از حال و ثابت است در علم و طے ارض نماید نہ مشی بر ما و ہوا و ہر سبب
 نخورد و خرق عادت کم از دوسے ظاہر شود مگر گاہے باذن اللہ بے طلب او و گرسند
 نباشد یا اختیار بلکہ باضطرار گرسند شود و رغبت نکند در نکاح برائے نسل بلکہ رغبت
 کند در ان برائے مجرد شہوت و حضرات نامسل فی نفسہ برائے امر مشروع پس نکاح او
 بہ صرف لذت بود مثل نکاح اہل جنت و اکثر عارفین حقیقت این نمے شناسند و در باب
 سے صدوسی پیش نوشتہ کہ بدان کہ حق تعالیٰ امر تہہ قطبیت عطاسٹ فرماید تاکہ اولاً برائے
 قطب در حضرت مثال سریر و نصب نکرده شود پس ہر گاہ کہ آن سریر بہ قطب نصب
 کردہ میشود پس لا بد اورا بر آن سے نشانہ خلعت ہمہ شمار اورا سے پوشاند و ہمہ عالم
 را حکم بہ بیعت او میکند علوی و سفلی مگر مہیمان کہ آنها درین حکم داخل نیستند و اول بیعت
 از عقل اول کند بعد نفس بعدہ آسمانیان بعد از او چیکہ مفارق بدن شدہ اند بعد
 جن بعدہ موالید بعدہ دیگر سبحان و ہمہ ملار علی سوا لہا می کنند و جو بہا بہتر سے یابند
 کہ نزد آنها نباشد و این سوا لہا سے اقطاب ماور جزوی نوشتہ ایم کہ کسی نوشتہ
 و این سوا لہا معین نیستند کہ مکرر باشند یا ہر قطب بلکہ ہر یکے را دیگر گونہ پیش آیند
 و بعضے افراد اند کہ بیرون از دائرہ قطب اند و آنها کا ملان اند مثل قطب بلکہ از افراد
 بعضے بزرگتر اند و در علم اقطاب و اخصایص قطب است کہ اورا با حق تعالیٰ خلوتے باشد
 کہ دیگر سے را در آن دخل نباشد و تہیکہ بمیر و این قطب غوث دیگر سے در ان خلوتے

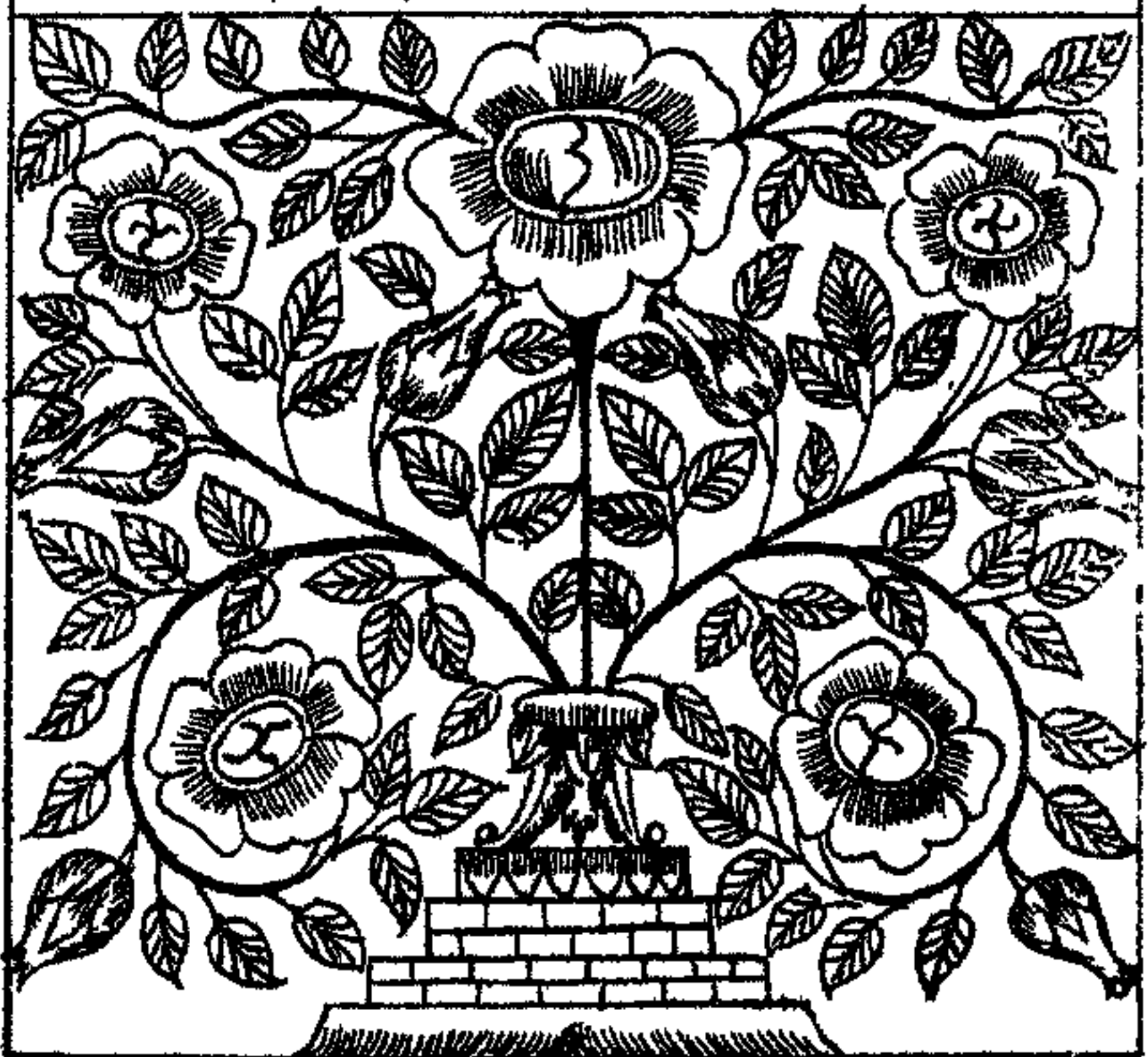
شود و این خلوت از علوم اسرار است و این خلوت از انفراد عبد است بحق خدا
 حق است بالعبد پس فہم کن و پیش از انتہی مختصاً و در باب سہ صد و ہشتاد و سوم گفت
 بدانکہ سبب قطب محفوظ میماند دائرہ وجود تمام از عالم کون و فساد و سبب اما این محفوظ
 میماند عالم غیب و شہادت و سبب او نادہر چار جہات و سبب ابدال اقلیم سببہ و سبب
 قطب اینمہ محفوظ ماند زیرا کہ او آن کس است کہ دور میکنند بروا عالم کون پس ہر کہ این
 امر بدانند میدانند کہ چگونه محفوظ میبارد حق تعالی وجود را بر عالم دنیا و نظیر این از قطب علم
 تقویم صحت است و قطب نیز تواند کہ قطبیت بہر کہ خواهد بدہ بعضی قطاب از حق تعالی
 خواستند کہ قطبیت را بہر خود دہند ہاقت آواز داد کہ این میشود مگر در ارت
 ظاہر و لیکن ارت باطن پس این سوسے حق است او ہر کہ خواهد بدہ اللہ اعلم
 حیث یجعل رسالتہ انتہی و در باب پانزدہم گفتہ کہ ہر بدل را از ابدال ہنکارت
 از امداد روحانیت انبیا است کہ در آسمان ہفت اند و سبب ابدال ان سببہ اقلیم
 سببہ محفوظ مانند و ایشانرا علم کوکب سببہ است کہ ستیاریہ اند و ہر اقلیم مربوط بہما
 است چنانچہ اول سابعہ و دوم سببہ الی آخرہ پس در اقلیم اول امر نازل میشود
 و از سمار اول و نظر میکنند سوسے او روحانیت کوکب اعظم او و بدل او بر قلب حضرت
 خلیل است علیہ السلام و در ثانی امر نازل میشود از سمار ثانی و نظر میکنند سوسے او کوکب
 اعظم او و بدل او بر قلب حضرت موسی است علیہ السلام و در اقلیم سوم از سمار سوم
 و بدل او بر قلب حضرت ہارون است علیہ السلام بتابید پیغمبر ماصلی اللہ علیہ و آلہ
 و در چارم از چارم و بدل او بر قلب حضرت ادریس علیہ السلام است و او قطب است

که هنوز فروه است و در پنجم از اسما پنجم و بدل او بر قلب حضرت یوست علی السلام
 بنامید پنجم با در قلم ششم از سمار ششم امر نازل میشود و بدل او بر قلب حضرت یوست
 و حضرت یحیی علیه السلام و در قلم هفتم امر نازل میشود از سمار هفتم که سمار دنیا است
 و بدل او بر قلب حضرت آدم است علیه السلام و ما جمع شد ایم با این ابدال حضرت
 و در که خلف حطیم خابله و آنجا نماز میکردند سلام کردم جواب دادند و مدیدم زیاده از
 ایشان مشغول بجا و این اقطاب و ابدال و غیره در هر عصر میباشند بعد پنجم با قبل
 پنجم با نیز بودند و قطب در هر صفت میباشند در زبا و عبا و و متوکلان و غیره و در کجا
 در عرف ایشان قطب گویند و هر بلده که دور کند برومقاس از مقامات و از ایشان
 جنس منفرد باشد در زمان خود پس مرد جماعت قطب جماعت است و در اول
 است ولیکن در اصطلاح قوم قطب همان یک باشد که غوث نیز او را گویند انتهى -
 در اوصاف قطب بسیار نوشته بود این را تم اختصار کرد و هر چه اوصاف که مذکور شد
 و دیگر فرمود که حاصل نشد کسی را علم مگر از باطن محمد صلی الله علیه و آله و سلم چه انبیا و علمای متقیان
 و چه متاخرین را بواسطه آنحضرت نمیرسد و همه انبیا و اولیا زانسان او اند صلی الله علیه
 و آله و سلم و آنکه گویند قطب نمیبرد مراد آنست که عالم گاست خالی بنیامند از قطب که رسل
 و انبیا باقی داشت حق تعالی با جسد رسل را در دنیا چاکس را که س مشرع اند و آن
 ادریس و الیاس و عیسی علیهم السلام و یک خضر است که حامل علم لدنی است و تفصیل
 این آنست که دین جنیفی را چار رکن است مثل ارکان بیت و آنها رسل اند و انبیا و اولیا
 و مومنین و رسالت رکن جامع بیت و ارکان اوست پس زمانه خالی نباشد از رسل
 و آن قطب است که امداد الهی بر علوی و سفلی از او میرسد و شرط او آنست که مجبور و ح

درین عالم باشد از عهد آدم تا قیامت چون رسول ما ازین عالم بر پشت زمین
 او تقریر یافت بے نسخ و شریعت او بے تبدیل پس رسل داخل شدند در شریعت
 پس زمین خالی نماند از رسول که او قطب انسانی است پس ادریس در سما چاه
 و عیسی و ثانیه و الیاس و خضر در ارض و سموات سبع داخل دنیا است که باقی باقی
 به بقای دنیا و فانی باشند بقیاس دنیا بخلاف فلک اطلس که او معدود از
 آخرت است در روز قیامت تبدیل سموات و ارض خواهد شد با لطف و صفی
 از ان زمین که اهل آن بول و خایط ندارند و حق تعالی باقی داشت در زمین الیاس
 و خضر را و همچنین عیسی را و تیکه نازل خواهد شد اینها همه مرسلان اند قائم اند در زمین
 بدین صفتی و همیشه خواهند ماند لیکن از باطن شرع محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس قطب
 یکی از آنها است از عیسی و ادریس و الیاس و خضر علیهم السلام و او یکی از ارکان است
 دین است و او مثل رکن حجر اسود است و از ایشان امان اند و چار از ایشان اوتاد اند
 پس سبب یک محفوظ میدارد و حق تعالی ایمان را و سبب ثانی ولایت را و سبب ثالث
 نبوت را و سبب رابع رسالت را و سبب مجموع محفوظ میدارد و حق تعالی دین صفتی را
 پس قطب از ایشان یکی غیر معین است شیخ فرمود که بهر هر یک ازین چهار در هر زمان
 شخصی بر قلب او و نائب او میباشد و اکثر اولیائے شناسند قطب و امامین
 اوتاد و بجز نواب که از اسم شناسند و بهر این هر یک دست دراز میکند بر
 یافتن این مقامات بعضی هر گاه که خوش میکنند در ان مقامات پس وقت خوشی
 که ایشان نواب آن قطب اند پس شناس این نکته را زیرا که نخواهی دید این را در
 کلام کسی بجز من و اگر اندخت نموشد در ستر من ظلمت را اینها ظاهر نمی گردیم

اینها را انتہی - اللہم انی استسک حبک وحب من یحبک وحب عمل
 یقریبی الی حبک واصرّف عنا من الشر اکثر مما تخاف یا خفی الاطراف
 وصلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد وآلہ الطیبین الطاہرین واصحابہ
 الکاملین واتباعہ الواصلین واشیاءہ العارونین
 برحمتک یا ارحم الراحمین

سالہ بار خدایا سوال میکنم از تو محبت تو و محبت آن کس که دوست میدارد تو را و محبت علیکد قریب گردانند مرا
 به سبب محبت تو و در گن از ما بدی بر از آنکه ترا آنچه که خوف میکنیم از آن سبب پوشیده کنند و مهربانیت
 و درود خدای بر سر و آرا محمد و اولادشان که پاک ظاهر و پاک باطن اند و اصحابشان که کامل اند و پیروان
 شان که در اصل اند و بزرگان شان که عارف اند با رحمت تو سبب رحمت کننده تر رحم کنندگان ۱۲



تقریباً جناب مولوی جان فدا اگر علم علی صبا کا کوئی چہرہ بے لانا تھا ماحول علم و فضل کا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اے اوصفت و شناسے ما پاک	از ما و ز ما و را سے ما پاک
ذات تو ہیچ در کس ناید	ادراک تو در کس سے رباید
در حضرت تست عقل معدوم	ذات تو کسے نکر معلوم

نصرت تعلیل محض و حسن تعلیل محاسبہ مطلق لطیفہ است از لطافت و دقیقہ انیقہ
 از نکات حقیقہ انسان ضعیف البتہ بیان بچگونہ جسارت کند و بچہ عنوان حماست نماید
 کہ دین تصورش درین طریقہ آب گوہر باشد و سمیع تفکرش برین نکتہ جوہر سماعیت نماید
 اما با چنین دناوت و بے وساطتی و با چندین فرومانگی و بے بضاعتی نغمہ حمد و سپاس
 بہ نشید سے بلند سراپید و بدین منوال و برین تمثال از جمیع ملکوتیان گوے سبقت بود
 شرف کمال و فضل جلال و اثر و در صورت حسن تمقید پروانہ وار شیفہ شمع حسن مطلق میگردد
 عطیات ربانیہ و فیوضات حقانیہ تمناسے دلش و تو لاسے قلبش را از درجہ تشبیه
 بہ مرتبہ تنزیہ رساند و از نہایت تنزیہ بہدایت تشبیه باز آرد۔ نیز نگلی جامعہ دین
 آفاق مانکہ چنان نموده کہ اصحاب قیاس بگیو درازی و ہم در پیچ و تاب و ارباب
 حقیقت شناس آئینہ وار رو برو سے وجہ مطلق در حسن آب ہر آئینہ ہمہ اوست و ہمہ
 از دست و با این ہمہ ہنگی در ہما حلاوت و ملاحظت ترکنا دست و با اینہم بی ہنگی
 از تمامہ ہا چشم مستی و خم زلف بے نیاز است بگاہے بر مرقع منصوری جلوہ مند نموده
 انا الحق میزند و گاہے بر تعین با ینیدی نزول اجلال کردہ نغمہ سبحانی ما اعظم شانی
 بر کشد گوید بہر زبان و بہر گوش بشنود و این طرفہ ترک گوش و زبانش ہدایت

ودریہ ہر ایسے صلوة و تحنہ مخالف سلام نذر حضور شہنشاہ تختگاہ ملی مع اللہ بیل بوستان
 مازغ البصر و ماطغی گل گلستان سبحان الذی اسر عن خالق کن کمان از وصف ذلتش
 دوش زود و ماطغی ناسوتیان از مدح صفاتش بل درین سے حق جلوہ گر طرز بیان
 محمد است بہ شان حق آشکار ز شان محمد است عقل کل حبیب صانع جزو کل در آب
 گل پیکر تصویر آورده اخرا بہ زمان وادوار آسمان راست جمال با کمال نموده و بہت از
 سراپا جمال فرمودہ آن حسیت کہ در آت جمالش آب بہانش نیست و آن کسیت
 کہ بہرہ یاب از وجود پاکش نیست سے روحی فداک لے صنم بطمی لقب بہ آشوب
 ترک شو بہ غم نئے عرب۔ وجود فائز اچو دوش رہ گم کردگان ظلمت آباد را از شمع ہر
 در شہرستان عنایت رسانین و بہ مصام و حی منزل کہ بہ ثبوت رسالتش دلیل واقع
 بہ بیان ساطع است اشاعت سلام فرمودہ سید المرسلین سند المتوصلین صد
 نشین بزم منتا سے کمال بدر حسین جمال لایزال اللہ جمیل و بحیب الجمال بہوب نسایم فرمود
 شمایم حکمت یمانیہ علیم قدرت ربانیہ دین پاکش باعث بہا بہ عجم موجب افتخار عرب
 کرم سرور عالم فخر بنی آدم احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آل و صحابش کہ
 لوایع شہر افلاک معارف و معانی کنوز عوارف انداز تخریر صفاتہ سے حمیدہ و از تقریر
 خلافتہ سے پسندین کلک۔ بے سلک۔ دولت جہانگیری میسر و شہسوار سخن بر کاتب بوسی
 نامش ہوید و مظفر نزول رحمت ہائے حقہ بر ارواح مقدسہ با و الی یوم المیعاد۔
 اما بعد بر عارفان حقیقت گنت کنزاً مخفیاً و ساکنان طریقیت منن تقرباً باریات
 شہراً التقرب الیہ ذرراً محفی مباد و پوشیدہ نما ناو کہ عجا کہ نافعہ و سلالہ را بہرہ
 کہ رسم سامی و نام گرامیش فتح الکنوز است انصافت لکی صفاتی فی الذات امل جمال کردگان

عامل احکام رسول مختار شمسوار مضار همه دانی راز و ابرار سبجانی قطب فلک عرفان
 مرشد انس و جان شیخ سمن نبویه معین سیر مطویه معلم علمای کاملین ملقن عرفان عارفین
 رئیس شمیم نفسیه رئیس حکم روحیه عالم حقیقت محمدیه ناظم شریعت احمدیه قطب الاقطاب
 فرد الاحباب لقب الغیب بصاحب سر عارف بالمشائی شیخ اکبر حضرت
 شاه محمد کاظم قلند در اللهم ادرهم راحة هادیه فی قلوب الطالبین و اقمه
 قیومته فائضه علی رؤس المنتهیدین تصریح کما شئت تشریح کلامش کاشف
 و فایق مستور و آفت حائق بظهور طراوت بخش گلشن شریعت نظارت و در چمن طراوت
 مخزن فضل و کمال معدن عرفان و جلال رس الکاملین نبی اس العارفین گل گزار احدیت
 بلبل جان نثار و احدیت صبح صادق روز صادق و شوق شام و افعی عقد کثانته معانی
 شرعی مشکک شائسته مقاصد معنوی مجمع الحسنات منبع البرکات ظل تفضلات بے غایا
 حضرت شاه تراب علی قلند روح الله روحه الاطهر همچنان فرمود که لفظ شرف
 آئینه جمال حقیقت و حرف حریفش بگینیه مقال طریقت ساخته مملو از آیات ربانی کلمات
 ایقانی نموده بحق رشح شحاتش از اسانید صوفیان و نفوس نفحاتش از مشک بیزی صافی
 و روان الفاظش از حرف گیری معرا و معانی از نکته چینی متبرانی نفس الامری است
 لا جواب و شقه نیست مستطاب و پذیر هر شیخ و شاب و صب لظیر در ذکر اهل کرامت آب
 محشی بجوشی جدید و مرصع به از دیا و مضامین مفیده از مستخرجه خامه فیض شماره جاری
 کمالات مجمع افاضات تاج الحدیث سراج المفسرین امام المتصوفین امام المعرفین صمد
 پاکش خاتم فضل حکم لوح دلش مورد فیوض قدم در تابان بجا بود کرم رانض ابرش
 علویم یاسین ریاض مجد و علا نونهال حدیقه فضل و پداس سیدی و سندی مرشدی

و مولائی و من الیہ بعد اللہ و رسولہ اعتما دی استاؤ تاہ استاؤ اساتذہ
 الدہر حضرت حافظ شاہ علی انور قلندر اسکندہ اللہ انجوحہ جنانہ و خستہ لا
 اللہ فی زمرة انبیاء فیض آگین شدہ و محلی بزبور تصحیح و محلی بحسن تنقیح از مشرق نیسان
 خانہ گہر بارکشاہ و قانع تصوف و قاف حقائق تعرف و دوحہ بوستان علم و حیا
 سفیل گلستان صدق و صفا کنز مہمور یا یہ فطنت نعمہ سنج غور مض حکمت انتر ضیا
 چرخ جلال نیر بروج سپہر کمال حلال عقود و علوم نقاد و نقود و نوم مولینا و مولی الا شہر حضرت
 شاہ حبیب حیدر قلندر دقاہ اللہ تعالیٰ علیٰ عزاکمال و وقاہ عن کل شرفی
 الحال و المال گشتہ الحال دین روزگار فرحت آثار نگہانی و ہفت گرامی نش ستودہ
 روزگار مقبول بارگاہ کردگار ارادت گزین و عقیدت آگین مولوی محمد وسیم الدین بلوچ
 اللہ منزلة رفیعة بوسیلة ہادی النیین و مہدی المرسلین و مطبع
 موفور السرور ریاست رامپور بصد حسن و خوبی و ہزاران خوش اسلوبی علیہ طبع و درستی
 دیدہ اہل عرفان راضیا سے نازہ و قلوب اہل ایقان را تا زگی بے اندازہ بخشیدہ
 فیاض مطلق ہمہ عالم را باین چشمہ فیض نیضیاب گرداند مجرمة النبی و آلہ الا بھد

قطعہ تاریخ

رتبہ عارف فرد الا فراد	جیدانسخہ فتح الکتون
نور القمر بنور الا و تا د	جاء تاریخ من عبد

تقریر و تصانیف مولانا محمد تقی حیدر صاحب کاکو و مولانا سبط اللہ صاحب لاہور و مولانا حبیب الرحمن صاحب
 لاہور و مولانا حبیب الرحمن صاحب لاہور و مولانا حبیب الرحمن صاحب لاہور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

جواہر زواہر عبادت معنی و مضامین میں مسجع تینا سے آرایش بارگاہ حمد و ستائش

حضرت رب العالمین منثور بادکہ از حلا سے قوتِ ناطقہ اسنہ را مقالیدِ مخازنِ معانی
 آبدار نمود و جواہرِ وجودات را در سنگِ اعراضِ موجودہ مسلک فرمود اعترافِ عجز از پیش
 انہما تعرف عارفان و تنزہ ذات بے ہمالش بری از وہم و گمان قادریکہ ہنگامِ تماشا
 قدیش تارنگاہ تماشا سائیانِ رگِ پا قوتِ رمانی موثریکہ تاثیرِ نظرِ عنایتش سنگِ درگاہ
 لعل بدخشانِ ذکرِ جلیبش مونسِ ذاکرین و فکرِ جمیلش انیسِ عاشقین و ریاضینِ فقرات
 طبع و معانی رنگین مرصع ہوا سے پیرائش انجمنِ مع و نیایش جناب سید المرسلین
 شگفتہ و منصور بادکہ محبوبِ کردگار است و باعثِ تخلیقِ روزگار سیخِ قافِ قدس شہباز
 فضا سے انس منبع و قائقِ ناسوت مجمعِ حقائقِ لاہوت مہبطِ انوارِ جبروت منزلِ اسرار
 ملکوت کلماتِ طیباتش قوتِ قلوبِ مشتاقان و نفحاتِ قدسیاتش باعثِ
 شگفتگیِ تپمردہ دلانِ نظرِ کمالِ نامناہیِ منظرِ جمالِ الہی سید العینین رحمۃ للعالمین احمد علی
 محمد صاحب التکریم علیہ و علی آلہ و صحبہ الوف التحیۃ و التسلیم اما بعد فارجانِ معراجِ سر
 و ناہجانِ مناہجِ طریقتِ راصلاد و اتقانِ رموزِ معرفت و ناظرانِ مناظرِ حقیقتِ را مشرکہ
 کہ الحال کتابِ مستطابِ مصلحِ خزانِ رموزِ السی بفتح الکنوز کہ ساختہ آفتابِ آسمان
 طبیعتِ ولایت و ماہتابِ شبستانِ ارشاد و ہدایت عین الاعیان شخصِ العرفان
 قطب الارشاد قطب الغیب بہ صاحبِ سرِ عارفان بامدشاہ محمد کاظم قلندر
 قدس سرہ الغریز است و پرداختہ سراجِ ساکبین مصباحِ عارفین منبعِ اسرارِ حدیث
 مطلعِ انوارِ حدیث حضرت شاہ ترابِ علی قلندرِ عطر اللہ قبرہ الاطر و آراستہ
 حضرت فاضلِ فضلِ کاملِ اکمل الولی الا شہر حضرت مولانا حافظ شاہ محمد علی نور قلندر
 زوج اللہ روحہ الازہر کہ پر تو شمعِ وجودش این خاکدانِ ظلمانی را منور کردہ و لمعات

جلوه نمودش عالم شهود را آئینه دار انوار مطلق نموده و پیراسته خلف و خلیف
 آنحضرت یعنی عالم نحریر عالم تحریر و تقریر مدقق آوازه محقق یگانه مولوی شاه محمد حبیب
 قلندرام بقیضان الاکبر والا نور که بیانش اگر نعمه پرواز از مرتبه سخن اقرب گردد
 مقربان از مستی شوق دست در گریبان وجود زنده ز بانس اگر زمره ساز هر
 مقام لی مع الله شود خلوتیان از بیخودی ذوق در حجاب بطون مخفی گردند من عرف
 نفسه فقد عرف ربه بر عرفانش حجت قاطع و معرفت ربی بر حق بر اتقانش
 بر بان ساطع در مطیع ریاست را میپورد در السور با تمام ارادتند خلوص آگین مولوی
 محمد رفیع الدین صاحب سله الدواهب طبع شده مطبوع هر خاص و عام گروید بحق
 کتابت عجب اچاب و انتخابیت متمنع الجواب عرئیس معنی جامه زیش لطرطیس
 انس قبلهم ولا جان و تقایس مضامین دلنفریش کانهن الیا قوت والمرجان
 گوهر ازین گونه زکان که زاده ناوره چندین ز زبان که زاویه در ته هر حرف
 جهانے نهان در عرصه هر نقطه جهان در جهان سیار انوار فیوض این کتاب است
 بر تو آنگن قلوب هر شیخ و شاب باو۔

قطع تاریخ

از فیوض حضرت شاه تراب
 بهر دور گردید و گشته سنیضاب
 ذره ذره شد ز نورش آفتاب

بارک الله شد مکمل این کتاب
 آن تراب که فیوضش عالمی
 جزاروشن بود اینها سواد

از لب باسط بیامد سالی طبع

مطبع انوار سنیض بو تراب

تقریباً جناب مولانا محمد علی صاحب کاکو و مولانا محمد علی صاحب کاکو و مولانا محمد علی صاحب کاکو و مولانا محمد علی صاحب کاکو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در دریا سے معانی و گوہر تکیا سے سخندانانی نثار بارگاہ حضرت احدیہ تہ کہ خالق
 تمام عالم است سے حمد سے کہ برصفہ اطباق نہ فلک ہے تو قیوم بر شریکہ الکریم با کث
 حمد سے کہ خود رقم زدہ بر صفحہ قدم ہے کا نرا پیرج حادثہ ممکن گشتہ حک۔ و نعت فیض
 منقبت حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را واجب ہے کہ حقیقتش مبارک کائنات
 عالم و منشأ ظہور آدم و بنی آدم است سے جز احمد بے سیم نیسے نہ شہود سے ہے
 جز احمد با سیم نہ بود سے نہ نمود سے ہے از قطرہ چکیدن خوش و از روانہ و میدان
 سر باد سجود سے و دہن باد درود سے اما بعد این فروغانی نامہ دل افروز و زین
 نور و نشان مہر نیروز کتابے است لطیف روح افزا سے روحانیان و روح بخشا سے
 عرفانیان صفحہ صفحہ اشس لاجواب و سطر سطر اشس انتخاب سوادشس چون سرمہ طور
 بچشم معشوقان و بیاضشس چون چہرہ پرنور محبوبان ہر جملہ اشس مفصل مجلات و قائق
 و ہر کلمہ اشس کمال کمیلات حقائق معانی پر انوارشس روکش تجلی طور و سواد الفاظشس
 مشک بیز چھوڑے حور خیال بہ بہرسانی الفاظ تعریفشس سر بگزیبان فکرت و عقل بفرمایا
 فقرات توصیفشس جو آئینہ حیرت گرم روان تنگنا سے وحدت را دلیل راہ و گم شدگان
 خلکتکہ کثرت را ماہ نیم ماہ تفسیر آیات قرآنی و تشریح اسرار خدا دانی کاشف سربہ
 رموز المسمی بفتح الکنوز تالیف لطیف و تصنیف شریف کمال الکمل افضل الفضلا
 طلب الارشاد و غوث الافراد صاحب ستر عارف باللہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر
 نورانیہ تریبتہ بانوار الانظر سے فتح الکنوز کاشف اسرار انبیا ہے فتح الکنوز فلاح بصائر

اولیاً - ساختہ حضرت قدوہ اسانکین زبیر العارفين واقف رموز خفی و جلی حضرت
 مولانا شاہ تراب علی ستند روح امہ روح الاطر و پرداختہ عالم با عمل فاضل
 کامل مکمل مرجع ہر اہل دل حضرت مولانا و ابینا مولوی حافظ شاہ علی انور قلندر نور شاہ
 مرقدہ الانور آریستہ دستگیر بیکیان رہنما سے طالبان ما و اسے ہر دو جہان بجا کے
 انس و جان اخوانا المعظم و استادنا المکرم مولوی شاہ حبیب حیدر صاحب قلند
 مدائتہ تعالیٰ ظلال کمال ہم علی روس الطالبین الصادقین و المسترشدین الوائتین
 بفرمائش محب فقرا مخلص بے ریا عقیدت و خلوص آگین جناب مولوی محمد و محمد الی
 صاحب حبشہ ارصدہ ریاست مصطفیٰ آباد عرف رامپور در مطبع سرکاری ریاست
 رامپور از غنیت طبع ہر ہفت شدہ فیض بخش قلوب عالم و عالمیان و منو بخش دہا کے
 جہان و جہانیاں گشتہ یارب انوار فیوض این کتاب فرحت بخش قلوب حقیقت یاب
 و طریقت انتساب باو۔

قطعہ تاریخ

شکر امیز و کاندرین فرخندہ دور	طبع شد بے مثل این فستح الکنون
از تصانیف ولایت بارگاہ	شاہ کاظم کاشف کفر موند
فکر تاریخش چو آس دور و لم	گفت ہاتھ نسخہ فستح الکنون

قطعہ تاریخ ریختہ قلم بلاغت تم سر آمد سخنوران نامی قافلہ سال اولیہ
 سنجان گرامی جناب منشی نور الدین احمد صاحب کورمی مخلص کورمی

چون فستح کنو طبع گردید	تصنیف از ان پیر و مرشد
------------------------	------------------------

<p>ارشاد زبان پرورش</p>	<p>کیفی نبوت سال طبعش</p>
<p>دیگر</p>	
<p>عیان گردید صد گنج مقاصد عظایم خاص بجز بدوزخ فروغانی و چشمان عابد کلام پاک و پر اسرار شد ۱۳۲۸ هـ</p>	<p>طبع چو شد فتح الکنور شاه من برای عام نیض عام دار سرور افزای قلب پاکبازان بسال طبع او کیفی رستم کرد</p>
<p>دیگر و دیگر</p>	
<p>آشکار شد نشان معرفت از ادب گو- بوستان معرفت ۱۳۱۴ هـ</p>	<p>مژده باد طبع شد فتح الکنور فکر تاریخش چو داری کفیا</p>
<p>دیگر</p>	
<p>زیبا نگو کلام بصدق و صفات صاحب سر پرست ز نهان بر ملا نوشت گفت این چنین کس قلمی این کجا نوشت تاریخ طبع خامه شکر رسا نوشت مرغوب اهل دل ز دل بی بهان نوشت ۱۳۱۸ هـ</p>	<p>کیوان مکان و مرشد بر حق شد مراب زاهد بدان حقیقت فتح الکنور پاک این نقش بسط کاشفت اسرار هست از تقیه و تخرجه یعنی هر دو سخن بی روی اختلاف بفصلی و فارسی</p>
<p>درین قلمه تاریخ شش سنین مختلفه بر سه آینه از تمام مصرعه اولی سمت ۱۹۶۶ بگرمی - و از تمام مصرعه ثانی ۱۳۱۶ بنگله - و از تمام مصرعه ثالث ۱۳۱۴ فصلی - و از تمام مصرعه چهارم ۱۹۶۶ بگرمی - و در مصرعه پنجم خلاص گذاشته ۱۰ ۱۹۶۶ بر سه آید و اگر صرف کاشفت اسرار هست و ماده تاریخ گیرند ۱۳۲۸ هـ پیدا میشود و از آخر مصرعه دهم از تخرجه و تقیه ۱۳۱۴ فصلی و ۲۰ فارسی یافته میشود - و اعداد مرغوب اهل دل ۱۳۱۸ میشوند و اگر یک بگیرند فصلی شود - و اگر دو افزایند فارسی شود - ۱۲</p>	

دیگر

<p>که عالم شد خریدار تصوف سراپا پوشش و میخوار تصوف نهاسیله پرزاشم ساری تصوف کتاب بی طرفی در کار تصوف بسیار نو به گلزار تصوف محفل مقصود اسرار تصوف</p> <p>۲۸ ۳۱ ۳۵</p>	<p>چنان شد گرم بازار تصوف نوید لای صوفیان صاف باطن نشاند مرشد موم در گلشن دین خوشانگله که آن فتح الکنوز است شه انوار تلندر نیز انبزو چو ساش حسبت کیفی گفت با</p>
--	---

دیگر

<p>صوفیان را نکته آموز روز گفت با تف هکذا فتح الکنوز</p> <p>۲۸ ۱۱۳</p>	<p>کم کتابی هست پر از ساز و سوز کیفی عاصی چو شرش باز حسبت</p>
---	--

قطعه تاریخ ریخته خامه سحر آهنگ سالی بزرگه و اس فرزندک و حیدرین فرزند
 جناب لوی رضی علی صاحب انگر کا کوری

<p>شه کاظم پیر مرغ و لفرز صد انوار عرفان چو خشنده و نو نه پیداست نین سان کتابی نه نو که بد فایح تفنیل کند روز شهنشاه تسلیم کشف روز که میگوشش شمع عرفان فروز</p>	<p>ز تصنیف و تالیف قلب جهان کتابیست کز دست شده آشکار فتح الکنوز است موسوم او پتیشیح و نصیح شاه تراب به توضیح آن شاه انور که بود بقیع شاه حبیب جهان</p>
--	---

خوشا چشم مستش کہ از گردشے سے یا مستم دکش و دکشا ہمان سے کہ سوخت سازدونی ہمان سے کہ فروختہ شمع عشق دلہ پر نور سے انور گرفت شد آئینہ دارش دل ماضی بن طبع آمد ز روی حبیب	ز عشق حقیقی بعد ساز و سوند کہ شکاکت اشد بستی و سوند نمائند و حدت حق چوروند ہمان سے کہ واکر و کنز موند کز تیرہ جانم شدہ ہجوروند کہ مہیاد کشف کنوز موند کہ مطبوع عام ست فتح اکنوند
---	--

قطعیہ تاریخ از مشاطگی غارہ کش خسالید از بیایانی ہیرہ آرمی سلما اس کے
جناب مولوی شرف الدین صاحب متخلص بہ شرف سیکن تخلصی ہمنامات

چاپ فستح الکنوز گشت شرف گر کے از تو سال او پرسد	اندرین روز با بطرز نکو چاپ فستح الکنوز گشت بگو
--	---

دیگر اردو

شکر خدا کا ہے کہ خوب اندون طبع کی تاریخ نہ سوچو شرف	طبع ہوا نسنہ فستح الکنوز لکھ دو چپا نسنہ فستح الکنوز
--	---

قطعیہ تاریخ از شاعر نکتہ پور بہرین گشت جناب مولوی غلام صنا کا کوری المتخلص بہ

مرحبا گشت این صحیفہ عزجان پادہ آن شبہ یوسف لقاموشی یدو عیسی بقا	فیض شاہ کاظم عرش آستان گردون جناب خضر راہ و اہت کہ مثل محبت را جواب
--	--

<p>رہبر راہ یقین آمد چو مستر آن بہ خلق آنکہ پر جنبان جو باد صبح گدازد بیان ہم زد دست شاہ انور رونق تزیینت آن شیر روشن روان و شمع دین نور جان مطلع انوار فیض و مخزن اسرار علم برگدایان ریختہ آن کنز شاہ تہلیل ہم کریم ابن کریم و ہم امیر ابن امیر فطرس سرگشتہ بفکر مصرعہ تاریخ بود</p>	<p>کش رقم زد نور چشم مرتضی شاہ مرآہ تا شوند از خاک و بی دریا و کامیاب پہنجان کرد دست عثمان نسخہ ام الکتاب کز فروغش درغ دل ہر ذرہ اش از آفتاب منزل اسباب لطف مرجع حسن آب آنکہ دست ہمیش بر فرق ما باران سحاب ہم علی ابن علی و ہم تراب ابن تراب سال طبع آن زروسے پر آمد لاجواب</p>
---	---

فتح باب کنز علم از دست پاک حیدر است
آن منسج کنوز دل ز ابن بو تراب

قطعہ تاریخ از بقی اللسان بقی البیان لوی محمد عالم صفا کاکوری

<p>حذا این نسخہ جان بخش و روح افزا ہے از فیوض ستودہ پاکان امام رہنما شاہِ اعلیٰ ولایت حضرت شاہِ مرآہ باز رونق داد اور از ضیاء فیض خود پر تو انوار روسے حق تعالیٰ شانہ گشت چون مطبوع طبع پاک اہل علم و فضل از سرچویش عقیدت گفت سال اولم</p>	<p>حرف حرفش نطق لفظش چون جواہر سیما شاہ کاظم آفتاب رشید پرچم کمال حسن بخشیدش کہ آمد چون پری اندر جلال نور چشم اولیا شمع جمال ذوالجلال حضرت شاہ علی النور شہ قدسی خصال آمن برگدایان درش فرخت در مال کنج اسرار قدم منسج کنوز لال زوال</p>
--	---

<p>بہ ہان تخت معرفت طاس ہر حضرت در سلب خط لالی نا باب حسین شفقت تلاش گہر شناس نکس و پونے شفقت بودہ ہر اچھے گرد و غبار شش فرو رفت آن در بے بہا بہ فرمایان سپردہ شفقت</p>	<p>سلطان تخت رشد ہدایت شہہ ہر آہ از بحر بیکرانہ عرفان کاظمی شاہ علی انور فرخندہ منزلت ہر گوہر شش باب چو در بیتیم تخت شاہ حبیب زینت اورنگ انوری</p>
---	--

	<p>بودم بفکر سال کہ ہفت زر و جہان فتح الکنوز کاشف ستر نبی بگفت</p>	
--	---	--

قطعہ تاریخ از چمن طراز بہارستان سخنوری آبیار بوستان معنی
 پروری مولوی محمد شریف الدین صاحب کا کوئی تخلص بہ شریف

<p>کہ بودہ دور او چون کا شیخ خیابان ۱۳۱۵ ز دست آن ہر ارب قباہ جان - ۱۳۱۶ سریر آرا سے ملک عدم عرفان - ۱۳۱۶ رفیق و دوست آن شاہہ دور ان ہر ۱۳۱۶ مزین شد ز پیر سفر و شان - ۱۳۱۶ ز حیدر یافتہ شہرت در عیان - ۱۳۱۶ شدہ فتح کنوز اہل عرفان - ۱۳۱۶</p>	<p>گرامی نامہ از تصنیف کاظم - ۱۹۶۶ بہ تکمیل و بہ ترتیب دیگر کون - ۱۳۱۶ بہ تصریحی کہ بد از شاہ انور - ۱۳۱۶ ہمانان کاین صحیفہ شد مرتب - ۱۳۱۶ بہ تصحیح و ز تفتیح دوبارہ - ۱۳۱۶ کہ نام آن حبیب شیخ اکبر - ۱۳۱۶ بعد خوبی عیان گنج نہان شد - ۱۳۲۸</p>
--	---



<p>شده مستوح بهفت اقلیم عرفان - ۱۰ ۱۹۱۰ بجایه قائم ملک سیلان - ۱۳۳۸ بطبعش دل سسر اپا شرفستان - ۱۳۳۸</p>	<p>بدین شرح الکنوز قطب الارشاد - ۱۳۱۶ پایه تسخیر استیلم ولایت - ۱۹۱۰ گیشتم مطلع نور معسانی - ۱۳۳۸</p>
---	---

<p>طریق آفتاب از مشرق طبع - ۱۳۲۸ طریق معرفت نبوده آسان - ۱۳۲۸</p>
--

